

فصل اول: وضع الفاظ

مبحث «وضع الفاظ» را با ذکر مثال‌هایی توضیح می‌دهیم:

مثال اول: ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه: سازمان حج و زیارت موظف است در چارچوب سیاست‌های مصوب کشور، برنامه‌های لازم را در زمینه برگزاری مراسم حج تمتع و عمره و زیارت اعتبار مقدس اجراء نماید. به لفظ «حج» در این ماده دقت کنید. این لفظ دارای «معنایی» می‌باشد.

معنا: چیزی است که با شنیدن یک لفظ به ذهن انسان خطور می‌کند.^۱ وقتی لفظ حج را می‌شنوید، «نوعی عبادت مخصوص» به ذهنتان خطور می‌کند. پس این چیزی که با شنیدن لفظ حج به ذهن خطور کرده (نوعی عبادت مخصوص)، **معنای لفظ حج** می‌باشد.

مثال دوم: ماده ۱۰۱۶ قانون مدنی: هرگاه هم فوت و هم تاریخ فوت غایب مفقودالامر مسلم شود، اموال او بین وراث موجود حین‌الموت تقسیم می‌گردد.

به لفظ «غایب مفقودالامر» در این ماده دقت کنید. این لفظ دارای «معنایی» می‌باشد. گفتیم که معنا؛ آن چیزی است که با شنیدن یک لفظ به ذهن انسان خطور می‌کند. وقتی لفظ غایب مفقودالامر را می‌شنوید، آن چیزی که با شنیدن این لفظ به ذهنتان خطور می‌کند (یعنی کسی که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او خبری نباشد)، **معنای لفظ غایب مفقودالامر** می‌باشد.

مثال سوم: اصل ۱۲۸ قانون اساسی: رئیس‌جمهور استوارنامه سفیران را امضاء می‌کند و استوارنامه سفیران کشورهای دیگر را می‌پذیرد.

به لفظ «استوارنامه» در این ماده دقت کنید. این لفظ دارای «معنایی» می‌باشد.

معنای این لفظ (یعنی آن چیزی که با شنیدن لفظ استوارنامه به ذهن خطور می‌کند)، عبارت است از: حکمی که از طرف رؤسای کشورها به سفیران و مأموران سیاسی داده می‌شود و این حکم بیانگر اعتبار آنها نزد رؤسای کشورهای بیگانه است.

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد وضع و معنا، رک: **فرهنگنامه اصول فقه**، شب‌خیز، محمدرضا، ذیل اصطلاحات وضع و معنا.

وضع

«معنا» را توضیح دادیم؛ و گفتیم که «معنا» آن چیزی است که با شنیدن یک لفظ به ذهن انسان خطور می‌کند. اکنون می‌گوییم: «وضع» در لغت به معنای «قرار دادن» است؛ و در اصطلاح یعنی «قرار دادن لفظی برای معنایی». به بیانی دیگر؛ وضع یعنی اختصاص دادن یک لفظ برای یک معنا؛ به طوری که با شنیدن لفظ، همان معنایی که برایش اختصاص داده شده به ذهن برسد.

در مثال اول؛ لفظ «حج» برای «عبادتی خاص» قرار داده شده است؛ و با شنیدن این لفظ، همین معنا (یعنی عبادتی خاص) به ذهن می‌رسد.

در مثال دوم؛ لفظ «غایب مفقودالآثر» برای «کسی که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او خبری نباشد» قرار داده شده است؛ و با شنیدن این لفظ، همین معنا (کسی که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او خبری نباشد) به ذهن می‌رسد.

در مثال سوم؛ لفظ «استوارنامه» برای «حکمی که از طرف رؤسای کشورها به سفیران و مأموران سیاسی داده می‌شود و این حکم بیان‌گر اعتبار آنها نزد رؤسای کشورهای بیگانه است» قرار داده شده است؛ و با شنیدن این لفظ، همین معنا (حکمی که از طرف رؤسای کشورها به سفیران و مأموران سیاسی داده می‌شود ...) به ذهن می‌رسد.

تاکنون؛ «معنا» و «وضع» را توضیح دادیم؛ اکنون می‌گوییم: به کسی که لفظی را برای معنایی قرار می‌دهد، «واضع» می‌گوییم.

در مثال اول؛ «پیامبر» لفظ حج را برای معنایش (یعنی عبادتی خاص) قرار داده است؛ لذا پیامبر، واضع این لفظ می‌باشد.

در مثال دوم؛ «مقنن» لفظ غایب مفقودالآثر را برای معنایش (یعنی کسی که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او خبری نباشد) قرار داده است؛ لذا مقنن، واضع این لفظ می‌باشد.

در مثال سوم؛ «مقنن» لفظ استوارنامه را برای معنایش (یعنی حکمی که از طرف رؤسای کشورها به سفیران و مأموران سیاسی داده می‌شود ...) قرار داده است؛ لذا مقنن، واضع این لفظ می‌باشد.

ارکان وضع

با توجه به مطالبی که تاکنون بیان نمودیم، می‌توان گفت که «وضع» سه رکن دارد که عبارتند از:

۱. واضع؛ ۲. لفظ (موضوع)؛ ۳. معنا (موضوع له).

بررسی ارکان وضع در مثال‌های ذکر شده:

در مثال اول: پیامبر ﷺ، واضع است؛ کلمه حج، لفظ است؛ آن چیزی هم که با شنیدن لفظ حج به ذهن می‌رسد، معنا می‌باشد.

در مثال دوم: مقنن، واضع است؛ کلمه غایب مفقودالآثر، لفظ است؛ آن چیزی هم که با شنیدن لفظ غایب مفقودالآثر به ذهن می‌رسد، معنا می‌باشد.

در مثال سوم: مقنن، واضع است؛ کلمه استوارنامه، لفظ است؛ آن چیزی هم که با شنیدن لفظ استوارنامه به ذهن می‌رسد، معنا می‌باشد.

اقسام وضع

وضع را به دو قسم «وضع تعین» و «وضع تعینی» تقسیم می‌کنیم.

وضع تعینی (وضع تخصیصی)

«وضع تعینی» یعنی هرگاه «واضع»، شخص مشخص و معینی باشد و لفظی را برای معنایی قرار بدهد.

مثال اول: اصل ۱۲۸ قانون اساسی: رئیس‌جمهور استوارنامه سفیران را امضاء می‌کند و استوارنامه سفیران کشورهای دیگر را می‌پذیرد.

به لفظ «استوارنامه» در اصل ۱۲۸ قانون اساسی دقت کنید. این لفظ را واضع معین و مشخص (یعنی مقنن) برای معنایی (یعنی حکمی که از طرف رؤسای کشورها به سفیران و مأموران سیاسی داده می‌شود و این حکم بیانگر اعتبار آنها نزد رؤسای کشورهای بیگانه است) قرار داده است. پس به این علت که واضع «لفظ استوارنامه»، شخص مشخص و معینی است (یعنی مقنن)؛ وضع این لفظ؛ «وضع تعینی» می‌باشد.

مثال دوم: ماده ۲۳ قانون شوراهای حل اختلاف: اجراء آراء قطعی در امور مدنی به درخواست ذی نفع و با دستور قاضی شورا، پس از صدور برگه اجرائیه، مطابق مقررات مربوط به اجراء احکام دادگاهها، توسط واحد اجرای احکام دادگستری به عمل می‌آید.

به لفظ «برگه اجرائیه» در این ماده دقت نمایید. این لفظ را واضع معین و مشخص (یعنی مقنن) برای معنایی (یعنی ورقه‌ای رسمی که تحت تشریفات خاص قانونی در مراجع قضایی یا اداری خاص تهیه؛ و متضمن دستور اجراء یک دادگاه یا مفاد سند لازم‌الاجراء است) قرار داده است. پس به این علت که واضع «لفظ برگه اجرائیه»، شخص مشخص و معینی است (یعنی مقنن)؛ وضع این لفظ؛ «وضع تعینی» می‌باشد.

مثال سوم: مستفاد از ماده ۷ قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی: اصول و سیاست‌های مالی نظام جامع تأمین اجتماعی به شرح زیر می‌باشد:

- ۱- استفاده از منابع حاصل از کمک‌های مردمی در قلمروهای نظام تأمین اجتماعی.
 - ۲- استفاده از منابع حاصل از وقف در قلمروهای نظام تأمین اجتماعی.
 - ۳- استفاده از منابع حاصل از زکات در قلمروهای نظام تأمین اجتماعی بامجاز مراجع تقلید.
- به لفظ «زکات» در این ماده دقت نمایید. این لفظ را واضع معین و مشخص (یعنی پیامبر) برای «عبادتی مخصوص که عبارت است از اخراج بخشی از مال با شرایط مقرر» وضع کرده است. پس به این علت که واضع «لفظ زکات»، شخص مشخص و معینی است (یعنی پیامبر)؛ وضع این لفظ؛ «وضع تعینی» می‌باشد.

۱. ترمینولوژی حقوق، جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ذیل واژه «اجرائیه».

مثال چهارم: ماده ۴۰ قانون مدنی: **حق انتفاع** عبارت از حقی است که به موجب آن شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند. عبارت «حق انتفاع» در این ماده، دارای وضع تعیینی است؛ زیرا واضح آن مقنن است که فردی مشخص است.

مثال پنجم: ماده ۱۷۰ قانون مدنی: حیوان گم شده (حیوان ضاله) عبارت از هر حیوان مملوکی است که بدون متصرف یافت شود؛ ولی اگر حیوان مزبور در چراگاه یا نزدیک آبی یافت شود یا متمکن از دفاع خود در مقابل حیوانات درنده باشد، ضاله محسوب نمی‌گردد. عبارت «حیوان ضاله» در این ماده، دارای وضع تعیینی است؛ زیرا واضح آن مقنن است که فردی مشخص است.

وضع تعیینی (وضع تخصصی)

«وضع تعیینی» یعنی هرگاه «واضع»، شخص معینی نباشد؛ بلکه لفظی که دارای معنایی خاص است، در گذر زمان و به تدریج، به قدری توسط مردم (افراد نامعین) در معنای دیگری استعمال شود، به طوری که با شنیدن آن لفظ، معنای جدید آن لفظ به ذهن برسد و نه معنای قبلی اش.^۱

مثال اول: اصل ۲۰ قانون اساسی: همه افراد ملت، به طور یکسان در حمایت قانون قرار دارند. به لفظ «قانون» در اصل ۲۰ قانون اساسی دقت کنید.

این لفظ قبلاً به معنای «خط‌کش» بوده؛ ولی مردم (افراد نامعین) این لفظ را در گذر زمان به قدری در معنای «مقررات» استعمال کردند، به طوری که اکنون با شنیدن این لفظ، معنای جدیدش (یعنی مقررات) به ذهن می‌رسد و نه معنای قدیمش (یعنی خط‌کش).^۲

در مثال ذکر شده؛ «واضع»، شخص مشخص و معینی نیست و مردم (افراد نامعین) لفظ «قانون» را که قبلاً به معنای «خط‌کش» بوده، به قدری در معنای «مقررات» به کار بردند، به طوری که، اکنون با شنیدن این لفظ، معنای جدید آن (یعنی مقررات) به ذهن می‌رسد و نه معنای قبلی اش (یعنی خط‌کش). در نتیجه می‌گوییم: لفظ «قانون» برای معنایش (یعنی مقررات)؛ به صورت «تعیینی» وضع شده است؛ و نه تعیینی.

مثال دوم: ماده ۲۰ قانون نظام جامع دامپروری کشور: به منظور حمایت از تولید محصولات اساسی دامی و ایجاد تعادل در نظام تولید، دولت موظف است همه‌ساله خرید گوشت مرغ را براساس قانون خرید تضمینی محصولات کشاورزی تضمین نماید.

۱. اصول الفقه، مظفر، محمد رضا، ج ۱، ص ۲۰؛ کفایة الاصول، آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ص ۲۴.
 ۲. مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه، محمدی، ابوالحسن، ص ۲۹. همچنین ر. ک: التشریح و الفقه فی الاسلام؛ القطان، مناع، ص ۱۴؛ المدخل للعلوم القانونية، فرحات، البیر، ص ۱۹.

به لفظ **مرغ** در این ماده دقت کنید. این لفظ قبلاً به معنای «هر حیوان بال‌داری» بوده؛ ولی **مردم** (افراد نامعین) این لفظ را به قدری در معنای «پرنده‌ای خاص» استعمال کردند، به طوری که اکنون با شنیدن این لفظ، معنای جدیدش (یعنی پرنده‌ای خاص) به ذهن می‌رسد و نه معنای قدیمش (یعنی هر حیوان بال‌داری). اگر دقت نمایید، در این مثال؛ «**واضع**»، **شخص مشخص و معینی نیست**، یعنی شخص مشخص و معینی، لفظ مرغ را برای «پرنده‌ای خاص» وضع نکرده است؛ بلکه **مردم** (افراد نامعین) لفظ مرغ را به قدری به معنای «پرنده‌ای خاص» به کار بردند، به طوری که اکنون با شنیدن این لفظ، معنای جدید آن (یعنی پرنده‌ای خاص) به ذهن می‌رسد و نه معنای قبلی‌اش (یعنی هر حیوان بال‌داری).

در نتیجه می‌گوییم: لفظ «مرغ» برای معنایش (یعنی پرنده‌ای خاص)؛ به صورت «**تعینی**» وضع شده است؛ و نه **تعیینی**.^۱

مثال سوم: ماده ۳ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان: هرگونه خرید، فروش، بهره‌کشی و بکارگیری کودکان به منظور ارتکاب اعمال خلاف از قبیل **قاچاق**، ممنوع است و مرتکب، حسب مورد، علاوه بر جبران خسارات وارده، به شش ماه تا یک سال زندان محکوم خواهد شد. به لفظ **قاچاق** در این ماده دقت کنید. این لفظ قبلاً به معنای «تردستی» بوده؛ ولی **مردم** (افراد نامعین) این لفظ را به قدری در معنای «خرید و فروش کالاهایی که معامله آنها ممنوع است» استعمال کردند، به طوری که با شنیدن این لفظ، معنای دوم آن (یعنی خرید و فروش کالاهایی که معامله آنها ممنوع است) به ذهن می‌رسد و نه معنای اول آن (یعنی تردستی).

اگر دقت نمایید، در این مثال، «**واضع**»، **شخص مشخص و معینی نیست**، یعنی شخص مشخص و معینی لفظ قاچاق را برای «خرید و فروش کالاهایی که معامله آنها ممنوع است» وضع نکرده است؛ بلکه **مردم** (افراد نامعین) لفظ قاچاق را به قدری به معنای «خرید و فروش کالاهایی که معامله آنها ممنوع است» به کار بردند، به طوری که اکنون با شنیدن این لفظ، معنای جدید آن (یعنی خرید و فروش کالاهایی که معامله آنها ممنوع است) به ذهن می‌رسد و نه معنای قبلی‌اش (یعنی تردستی).^۲

در نتیجه می‌گوییم: لفظ «قاچاق» برای معنایش (یعنی خرید و فروش کالاهایی که معامله آنها ممنوع است)؛ به صورت «**تعینی**» وضع شده است؛ و نه **تعیینی**.

مثال چهارم: مستفاد از ماده ۳ قانون شکار و صید: تعیین انواع حیوانات قابل شکار و صید و حیوانات حمایت شده و **جانوران** زیان‌کار، از وظایف شورای عالی شکاربانی و نظارت بر صید است. به لفظ **جانور** در این ماده دقت کنید. این لفظ قبلاً به معنای «هر نوع جاننداری اعم از انسان و حیوان» بوده؛ ولی **مردم** (افراد نامعین) این لفظ را به قدری در معنای «حیوان» استعمال کردند، به طوری که اکنون با شنیدن این لفظ، معنای دوم آن (یعنی حیوان) به ذهن می‌رسد و نه معنای اول آن (یعنی هر نوع جاننداری اعم از انسان و حیوان).

در نتیجه می‌گوییم: لفظ «جانور» برای معنایش (یعنی حیوان)؛ به صورت «**تعینی**» وضع شده است؛ و نه **تعیینی**.

۱. اصطلاح وضع تعینی و وضع تعینی از آخوند خراسانی؛ و اصطلاح وضع تخصیصی و وضع تخصیصی از ملاهادی سبزواری است.

۲. لازم به ذکر است که واضع لفظ «قاچاق» مقنن نیست؛ بلکه این لفظ در اثر کثرت استعمال به صورت «تعینی» وضع شده است.

نتیجه:

- مهم‌ترین تفاوت «وضع تعینی» و «وضع تعینی» در «واضع» آن است. مشاهده می‌کنید که:^۱
- ۱- در مثال‌هایی که برای «وضع تعینی» ذکر نمودیم، واضع مشخص و معینی لفظی را برای معنایی قرار داده است.
 - ۲- در مثال‌هایی که برای «وضع تعینی» ذکر نمودیم، واضع مشخص و معینی، لفظی را برای معنایی قرار نداده است؛ بلکه، لفظی که دارای معنای خاصی بوده، به تدریج در بین مردم (افراد نامعین) به قدری در معنای جدیدی استعمال شده است؛ که در نتیجه این کثرت استعمال؛ با شنیدن آن لفظ، معنای جدید آن لفظ به ذهن می‌رسد و نه معنای قبلی‌اش.

اقسام وضع تعینی

وضع تعینی را به «وضع تعینی صریح» و «وضع تعینی ضمنی» تقسیم می‌کنیم.

وضع تعینی صریح

«وضع تعینی صریح» حالتی است که واضع مشخص؛ هنگام وضع کردن یک لفظ برای یک معنا؛ معنای آن لفظ را صریحاً بیان می‌کند. به بیان دیگر؛ وقتی لفظی را برای معنایی قرار می‌دهد؛ بیان می‌کند که معنای آن لفظ چیست.

مثال اول: ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «علم قاضی عبارت است از یقین حاصل از مستندات بین در امری که نزد وی مطرح می‌شود».

اولاً: «علم قاضی» در این ماده لفظی است که واضع آن شخص مشخصی (یعنی مقنن) است؛ لذا وضع آن تعینی است.

ثانیاً: مقنن معنای این لفظ را در این ماده صریحاً بیان کرده است؛ لذا این نوع وضع تعینی؛ وضع تعینی صریح است.

یعنی مقنن صریحاً بیان کرده که؛ معنای «علم قاضی» عبارت است از: یقین حاصل از مستندات بین در امری که نزد وی مطرح می‌شود.

مثال دوم: ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی: اقدام تعقیبی، اقدامی است که مقامات قضایی در اجرای یک وظیفه قانونی از قبیل احضار، جلب و بازجویی انجام می‌دهند.

اولاً: «اقدام تعقیبی» در این ماده لفظی است که واضع آن شخص مشخصی (یعنی مقنن) است؛ لذا وضع آن تعینی است.

ثانیاً: مقنن معنای این لفظ را در این ماده صریحاً بیان کرده است؛ لذا این نوع وضع تعینی؛ وضع تعینی صریح است.

یعنی مقنن صریحاً بیان کرده که؛ معنای «اقدام تعقیبی» عبارت است از: اقدامی که مقامات قضایی در اجرای یک وظیفه قانونی از قبیل احضار، جلب و بازجویی انجام می‌دهند.

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد وضع تعینی و وضع تعینی، رک: فرهنگنامه اصول فقه، شب‌خیز، محمدرضا، ذیل اصطلاحات وضع تعینی و وضع تعینی.

وضع تعیننی ضمنی

«وضع تعیننی ضمنی» حالتی است که واضع مشخص؛ هنگام وضع لفظ؛ معنای آن را صریحاً بیان نمی‌کند. به بیان دیگر؛ وقتی لفظی را برای معنایی قرار می‌دهد؛ صریحاً بیان نمی‌کند که معنای این لفظ چیست؛ بلکه به طریقی غیر از بیان کردن صریح معنا، به مخاطب معنای آن لفظ را می‌فهماند.

مثال اول: ماده ۱۲۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: هرکس در رفتار مجرمانه فرد نابالغی معاونت کند، به حداکثر مجازات معاون در آن جرم محکوم می‌شود.

اولاً: «معاون جرم» در این ماده لفظی است که واضع آن شخص مشخصی (یعنی مقنن) است؛ لذا وضع آن تعیننی است.

ثانیاً: مقنن معنای این لفظ را در قانون مجازات اسلامی صریحاً بیان نکرده است؛ و با آوردن مصادیق معاونت در ماده ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی؛ به مخاطب معنای «معاون جرم» را می‌فهماند.

- ماده ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: اشخاص زیر معاون جرم محسوب می‌شوند:

- ۱- هرکس، دیگری را ترغیب، تهدید، تطمیع، یا تحریک به ارتکاب جرم کند.
- ۲- هرکس وسایل ارتکاب جرم را بسازد یا تهیه کند یا طریق ارتکاب جرم را به مرتکب ارائه دهد.
- ۳- هرکس وقوع جرم را تسهیل کند.

مثال دوم: ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: هرکس قصد ارتکاب جرمی کرده و شروع به اجرای آن نماید، لکن به واسطه عامل خارج از اراده او قصدش معلق بماند، به شرح زیر مجازات می‌شود:

الف: در جرائمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، حبس دائم یا حبس تعزیری درجه یک تا سه است به حبس تعزیری درجه چهار.

ب: در جرائمی که مجازات قانونی آنها قطع عضو است به حبس تعزیری درجه پنج.

اولاً: «شروع به جرم» در این ماده لفظی است که واضع آن شخص مشخصی (یعنی مقنن) است؛ پس وضع آن تعیننی است.

ثانیاً: مقنن معنای این لفظ را در قانون مجازات اسلامی صریحاً بیان نکرده است؛ و با آوردن «تبصره ماده ۱۲۲» و «ماده ۱۲۳»؛ به مخاطب معنای «شروع به جرم» را می‌فهماند.

- تبصره ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: هرگاه رفتار ارتكابی، ارتباط مستقیم با ارتکاب جرم داشته، لکن به جهات مادی که مرتکب از آنها بی‌اطلاع بوده، وقوع جرم غیرممکن باشد، اقدام انجام شده در حکم شروع به جرم است.

- ماده ۱۲۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: مجرد قصد ارتکاب جرم و یا عملیات و اقداماتی که فقط مقدمه جرم است و ارتباط مستقیم با وقوع جرم ندارد، شروع به جرم نیست.

دلالت

قبلاً اشاره نمودیم که «وضع» در اصطلاح اصولیون یعنی «قرار دادن لفظی برای معنایی»^۱. به ماده ۲۷۸ قانون امور حسبی دقت نمایید: وصیت‌نامه خودنوشت در صورتی معتبر است که به خط موصی نوشته شده و دارای تاریخ روز و ماه و سال بوده و به امضاء او رسیده باشد.

در این ماده:

۱- لفظ؛ کلمه «وصیت‌نامه خودنوشت» است.

۲- معنا؛ چیزی است که با شنیدن لفظ «وصیت‌نامه خودنوشت» به ذهن خطور می‌کند (یعنی وصیت‌نامه‌ای که موصی آن را به خط خود نوشته و دارای تاریخ روز و ماه و سال و امضاء او باشد).

۳- واضع؛ مقنن است.

اکنون می‌خواهیم بگوییم که هر وقت لفظی را می‌شنویم؛ ذهنمان با شنیدن آن لفظ، به سمت معنای آن لفظ منتقل می‌شود. یعنی در این مثال؛ وقتی لفظ «وصیت‌نامه خودنوشت» را می‌شنویم؛ ذهنمان با شنیدن این لفظ، به سمت معنای این لفظ (یعنی نوعی وصیت‌نامه‌ای خاص) منتقل می‌شود. در علم اصول فقه؛ به این «منتقل شدن ذهن» از لفظ به سمت معنا؛ «دلالت» می‌گوییم. یعنی وقتی لفظی را شنیدیم و ذهنمان با شنیدن آن لفظ به سمت معنای آن لفظ منتقل شد؛ می‌گوییم که آن لفظ دلالت دارد بر معنایش.

پس در این مثال؛ چون که وقتی لفظ «وصیت‌نامه خودنوشت» را می‌شنویم؛ ذهنمان با شنیدن این لفظ به سمت معنای این لفظ منتقل می‌شود؛ می‌گوییم: لفظ وصیت‌نامه خودنوشت، دلالت دارد بر معنایش (یعنی نوعی وصیت‌نامه‌ای خاص).

در مبحث «دلالت»؛ به لفظ، دال (دلالت‌کننده)؛ و به معنا، مدلول (دلالت‌شده) می‌گوییم.^۲ در این مثال:

۱- لفظ (دال)؛ کلمه «وصیت‌نامه خودنوشت» می‌باشد.

۲- معنا (مدلول)؛ نوعی وصیت‌نامه‌ای خاص (یعنی وصیت‌نامه‌ای که موصی آن را به خط خود نوشته و دارای تاریخ روز و ماه و سال و امضاء خود او باشد) می‌باشد.

«دلالت» دارای اقسامی است و این اقسام را در همین کتاب در جای خود بیان خواهیم کرد.

۱. در زمینه «دلالت»، رجوع شود به: طرق الاستدلال و مقدماتها عند المناطقة والاصولیین، باحسین، یعقوب بن عبدالوهاب، ص ۵۷؛ المرشد السلیم فی المنطق الحدیث و القدییم، حجازی، عوض الله جاد، ص ۴۳؛ تحریر التواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، کاتبی قزوینی، علی بن عمر، ص ۲۸؛ الواقیة فی اصول الفقه، فاضل تونی، عبدالله بن محمد، ص ۲۲۸؛ المنطق، مظفر، محمد رضا، ص ۳۶.

۲. المنطق، مظفر، محمد رضا، ص ۳۸؛ کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، تهانوی، محمد اعلی بن علی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ المعین فی تفسیر کلام الاصولیین، محمد، عبدالله ربیع عبدالله، ص ۴۷.

حالات دلالت لفظ بر معنا

«حالات دلالت لفظ بر معنا» عبارتند از: «نص»، «ظاهر»، «مؤول»، «مُجمل».

نص

نص، لفظی است که فقط بر یک معنا دلالت دارد (فقط یک معنا از آن به ذهن می‌رسد) و احتمال معنای دیگری در آن وجود ندارد.^۱

مثال اول: اصل ۵ قانون اساسی: در زمان غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام در جمهوری اسلامی ایران، ولایت آمر و امامت اُمت، برعهده فقیه عادل و باتقوی، شجاع، مدیر و مدبّر است.

لفظ حضرت ولی عصر علیه السلام در اینجا نص است؛ زیرا لفظی است که فقط بر یک معنا دلالت دارد؛ و معنای دیگری از این لفظ به ذهن نمی‌رسد.

مثال دوم: اصل ۱ قانون اساسی: حکومت ایران، جمهوری اسلامی است که ملت ایران، در انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری آیت‌الله العظمی امام خمینی علیه السلام به آن رأی مثبت دادند.

لفظ آیت‌الله العظمی امام خمینی علیه السلام در اینجا نص است، زیرا لفظی است که فقط بر یک معنا دلالت دارد (یک معنا می‌دهد) و احتمال معنای دیگری از این لفظ وجود ندارد.

مثال سوم: ماده ۱ قانون مدنی: مصوبات مجلس شورای اسلامی به رئیس جمهور ابلاغ می‌شود.

لفظ مجلس شورای اسلامی در اینجا نص است، زیرا لفظی است که فقط بر یک معنا دلالت دارد و احتمال معنای دیگری از این لفظ وجود ندارد.

نکته اول: عددی که میزان و مقدار دقیق چیزی را معین می‌کند، «نص» محسوب می‌شود.

مثال اول: ماده ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: حد تَفخِید صد شلاق می‌باشد.

عدد «صد» در اینجا نص است، زیرا میزان دقیق مجازات شلاق را در تَفخِید معین می‌کند.

مثال دوم: ماده ۲۶۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: حد مصرف مسکر هشتاد شلاق است.

عدد «هشتاد» در اینجا نص است، زیرا میزان دقیق مجازات شلاق را در مصرف مسکر معین می‌کند.

نکته دوم: وقتی مقنن لفظی را در قانون صریحاً تعریف کند، آن لفظ «نص» محسوب می‌شود.

مثال اول: ماده ۳۳۸ قانون مدنی: بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم.

لفظ «بیع» در این ماده نص است، زیرا مقنن آن را صریحاً در قانون تعریف کرده است.

مثال دوم: ماده ۱۸۶ قانون مدنی: عقد جایز آن است که هر یک از طرفین بتواند هر وقتی که بخواهد آن را فسخ کند.

لفظ «عقد جایز» در این ماده نص است، زیرا مقنن آن را صریحاً در قانون تعریف کرده است.

۱. کتاب التعریفات، جرجانی، محمد بن علی، ص ۱۰۶؛ اصطلاحات الأصول، مشکینی، علی، ص ۲۳۲؛ مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، جعفری تبار، حسن، ص ۱۴۹؛ مقدمه عمومی علم حقوق، جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ص ۲۵۹.

ظاهر

اگر لفظی بر دو (یا چند) معنا دلالت داشته باشد (دو یا چند معنا از آن به ذهن برسد)؛ به طوری که احتمال یکی از این معانی بیشتر از معنای دیگر باشد؛ به آن معنایی که احتمالش بیشتر است، **ظاهر** می‌گوییم.^۱

مثال اول: اصل ۱۱۵ قانون اساسی: رئیس‌جمهور باید از رجال مذهبی و سیاسی انتخاب گردد. به لفظ **رجال** در این اصل دقت نمایید. وقتی این لفظ را می‌شنویم؛ دو معنا از آن به ذهن می‌رسد. اولین معنایی که از این لفظ به ذهن می‌رسد، «مردان» است (و این معنا، احتمال بیشتر و قوی‌تر است)؛ و دومین معنایی که از این لفظ به ذهن می‌رسد، «افراد بزرگ و عالی‌رتبه» است که این افراد می‌توانند زن یا مرد باشند (و این معنا، احتمال کمتر و ضعیف‌تر است). در این اصل؛ به احتمال بیشتر و قوی‌تر (یعنی مردان)؛ معنای ظاهر می‌گوییم.

مثال دوم: ماده ۲۰۰ قانون مدنی: اشتباه وقتی موجب **عدم نفوذ** معامله است، که مربوط به خود موضوع معامله باشد. به لفظ **عدم نفوذ** در این ماده دقت نمایید. وقتی این لفظ را می‌شنویم؛ دو معنا از آن به ذهن می‌رسد. اولین معنایی که از این لفظ به ذهن می‌رسد این است که معامله «غیر نافذ» است (و این معنا، احتمال بیشتر و قوی‌تر است)؛ و دومین معنایی که از این لفظ به ذهن می‌رسد این است که معامله «باطل» است (و این معنا، احتمال کمتر و ضعیف‌تر است). در این ماده؛ به احتمال بیشتر و قوی‌تر (یعنی غیر نافذ بودن معامله)؛ معنای ظاهر می‌گوییم.

مثال سوم: ماده ۳۱۸ قانون مدنی: هر گاه مالک رجوع کند به غاصبی که مال مغضوب در ید او تلف شده است، آن شخص حق رجوع به غاصب دیگر ندارد. به لفظ **ید** در این ماده دقت نمایید. وقتی این لفظ را می‌شنویم؛ دو معنا از آن به ذهن می‌رسد. اولین معنایی که از این لفظ به ذهن می‌رسد، «دست / عضوی از بدن» می‌باشد (و این معنا، احتمال بیشتر و قوی‌تر است)؛ و دومین معنایی که از این لفظ به ذهن می‌رسد «تصرف» می‌باشد (و این معنا، احتمال کمتر و ضعیف‌تر است). در این ماده؛ به احتمال بیشتر و قوی‌تر (یعنی دست / عضوی از بدن)؛ معنای ظاهر می‌گوییم.

۱. تقریب الوصول الی علم الاصول، ابن جزئی، محمد بن احمد، ص ۶۸؛ غایة المرام فی شرح مقدمات الإمام، تلمسانی مالکی، احمد بن زکری، ج ۲، ص ۵۶۹.